أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 در جلسه قبل صحبت راجع به كیفیت تغذیه و تأثیر آن در حال و هوای انسان بود و مسئله به این جا رسید كه سالك نسبت به تغذیه خود باید دقت كند و هر چیزی را كه تمایل داشت نباید مصرف كند، بلكه باید ببیند كه چه چیزی به صلاح او است و چه چیزی برای سلامتی، آمادگی ذهن و فكر و جهت رشد و ترقی او لازم است. در ابتدا نظر بنده این بود كه راجع به كیفیت تغذیه یك مقداری بسط كلام بدهیم و صحبت كنیم ولی به نظر رسید كه چندان این مسئله شاید ضرورتی نداشته باشد با توجه به اطلاع و آگاهی دوستان و افراد و بخصوص در این زمانه كه خصوصیات و خواص اشیاء در اختیار و اطلاع عموم قرار می‌گیرد فقط به آن جنبه‌هایی كه مورد نظر است پرداخته شود و خود افراد در انتخاب كیفیت این مسئله مختار باشند.

 همان طوری كه اگر نظرتان باشد قبلا عرض كردیم دو مسئله مختلف را در روش و مرام بزرگان مشاهده می‌كنیم چه ائمه علیهم‌السلام و چه اولیاء الهی، این دو مسئله وجود دارد كه باید بین این دو مسئله جمع كرد. مسئله اول عبارت است از تفویض اختیار استفاده از نعمت‌های الهی به افراد و به اشخاص و منع از امساك و كف نفس از استفاده از نعمت‌های الهی. این مسئله كه خدای متعال این نعمت‌ها را برای انسان آفریده است، چه نعمتهای نباتیه و چه نعمتهای حیوانیه، استفاده از مواشی و همچنین استفاده از سایر نعمتهایی كه برای بقاء حیات و دوام عمر ضرورت داشته و لازم است.

 آیه شریفه هم نسبت به این مسئله دلالت دارد قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَه الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ‌[[1]](#footnote-1) یعنی هر چیز طیب و پاكیزه‌ای كه هم از نقطه نظر معنوی و جنبه فقهی و شرعی طیب است و هم از جهت خصوصیت ظاهری و استفاده انسان برای سلامتی، صحت، دوام و استمرار حیات مفید باشد.

 شكی نیست از آن جایی كه همه اشیاء همان طوری كه در مجلس قبل عرض شد دارای صورت ظاهری و همین طور دارای جنبه باطنی و جنبه مثالی هستند. استفاده از نعمتهای الهی اگر به صورت غیرصحیح باشد یعنی رعایت جنبه‌های فقهی و شرعی در آن نشود قطعاً خصوصیت مثالی و برزخی آنها موجب تأثیر سلبی و تأثیر منفی در صورت مثالیه انسان خواهد بود. افرادی كه به شغل‌های غیرشرعی می‌پردازند اگر فردی دارای چشم بصیرت باشد می‌تواند تشخیص بدهد كه این فرد الان چه كاری انجام می‌دهد. افرادی كه سارق هستند صورت برزخی آنها به شكل خاصی است، افرادی كه اهل ربا هستند و از اموال ربوی ارتزاق می‌كنند صورت آنها به شكل حیوانات درنده است و همین طور مجموعی هستند از صور حیوانی مختلف، چون ممكن است یك شخصی دارای چند صورت باشد و عجیب است این مسئله كه چطور در عین این كه فرض كنید شخصی صورت روباه دارد و در همان حال صورت ببر و پلنگ را دارد، و در همان‌

 حال صورت خنزیر را دارد، این طور نیست كه تصور آنها به یك صورت موجب نفی صورت دیگر باشد، یعنی یك شخصی فرض كنید كه ممكن است دارای چهار صورت از صورت حیوانیه باشد، یك مخلوطی باشد از این صورتها و افرادی كه دارای بینش باشند صورتها را تشخیص می‌دهند و از صورتها می‌توانند بفهمند كه این چه شغلی دارد، كسی كه كشاورز است چهره معنوی و صورت مثالی او به یك نحو است، كسی كه دامدار است فرق می‌كند، كسی كه فرض كنید كه جزو عمّال ظلم است صورت ملكوتی و صورت مثالی او مختلف است. از این جا انسان به خیلی از مطالب پی می‌برد كه چطور اشتغال افراد به امور ظاهری ...، خب پول، پول است دیگر، تفاوت نمی‌كند، وقتی كه شما ده تومان دارید این ده تومان فرق نمی‌كند كه این از كجا رسیده باشد این ده تومان را فرض كنید كه شما از كسب حلال به دست بیاورید، یا این كه ده تومان را از سرقت به دست بیاورید یا این ده تومان را از كلاهبرداری به دست بیاورید، یا این ده تومان را از ارتشاء به دست بیاورید یا رشوه بگیرید، كاری است كه باید راه بیاندازی، می‌گویی تا این مقدار پول ندهی كارت را راه نمی اندازم! این را می‌گویند ارتشا، رشوه گرفتن حرام است، آتش است، دوزخ است و جهیم است و یا اینكه ده تومان را از ربا به دست بیاورید، ده تومان، ده تومان است ولی صورت باطن آنها تفاوت می‌كند، همین ده تومان كه در دست شما است وقتی آن شخصی كه خبیر و بصیر است به آن نگاه كند می‌گوید این ده تومان را از كجا آوردی؟! از این ده تومان آتش دارد می‌رود بالا! شما می‌گویی آقا من آتش نمی‌بینم، ده‌تومانی است، صدتومانی است، هزارتومانی است، كجا آتش است؟ می‌گوید تو نمی‌بینی ولی من می‌بینم كه این هزارتومانی كه در دست تو است از آن دارد آتش می‌رود بالا، از كجا آوردی ...؟ چرا ما نمی‌بینیم؟! ما كه فقط یك رنگ سبز می‌بینیم، ما كه فقط یك كاغذ می‌بینیم، یك مقداری خطوط می‌بینیم، خط می‌بینیم ....، چون ما چشم نداریم، آن كه چشم دارد آن كه بصیرت دارد، آن می‌فهمد كه این الان چه وضعیتی دارد.

 خدمت رفقا عرض كردم، یكی از دوستان می‌گفت كه به اتفاق شخصی كه دارای حالاتی هم بود و از شاگردان مرحوم آقای انصاری بود منزل یكی از دوستان رفته بودیم، وقتی چای آوردند ایشان از آن چایی نخورد، ما خوردیم، میوه هم خوردیم، وقتی كه رفتیم بیرون او گفت كه من با این صاحبخانه چند دقیقه كار دارم، گفت بیا، او هم آمد نشست و گفت تو در زندگی مشكلی داری؟ مسئله‌ای داری؟ گفت بله آقا، نقاری است بین ما، كدورتی است، ایشان نصیحت كرد كه این كار و آن كار را انجام نده خلاصه مسئله برطرف می‌شود، و او رفت و انجام داد و خب مسئله مرتفع شد و زندگی آنها اصلاح شد. گفت چرا شما از این چای میل نكردید؟ گفت وقتی كه چای آوردند دیدم این چای كه درست شده است از روی علاقه نبوده، از روی اكراه بوده است. هنوز چای را نخورده و روی زمین است. ما فقط چای می‌بینیم، رنگ قرمز او را می‌بینیم، عطری كه از آن متصاعد است را استشمام می‌كنیم، ولی او می‌فهمد چشم دارد و می‌فهمد و می‌گوید چایی كه از روی اكراه درست شده است این چای مضر است و ضرر دارد.

 این مسئله مسئله مهمی است امروزه ما به این مسائل هیچ توجه نداریم، از هر جا مالی به دست آوردیم، به هر جا كه رفتیم و هر غذایی را خوردیم، به هر منزلی وارد شدیم، همین كه به حسب ظاهر اشكالی نداشت به آن كفایت می‌كنیم و دیگر به سایر مسائل توجه نمی‌كنیم. خب این مسلئه همین است دیگر شغلهایی كه‌

 انسان اختیار می‌كند، نتایجی كه به دست می‌آورد، اموالی كه به دست می‌آورد، همه اینها دارای یك صورت برزخی هستند و این صورت برزخی با آن صورت برزخی انسان عجین می‌شود، مخلوط می‌شود، متحد می‌شود، وحدت پیدا می‌كند و صوروت برزخی انسان را تغییر می‌دهد، به شكلی كه بعد از یك مدتی اصلا چهره فرد تغییر پیدا می‌كند.

 پس بنابراین نسبت به این مسئله ما باید خیلی دقت كنیم بسیاری از شغلها است كه می‌گویند آقا این اشكالی ندارد؟ نه، شرعا اشكال ندارد، ولی خوب هم نیست كه انسان در این گونه مسائل وارد شود. مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه در بعضی از انواع معاملات می‌فرمودند این معامله همان ربا است گر چه صورت ظاهر شرعی دارد و نباید انسان نسبت به این مطالب اقدام كند. واقعا اینها مسئله است، خب انسان می‌بیند در نماز حضور قلب ندارد، برای نماز شب بلند نمی‌شود، با كسالت از خواب بلند می‌شود، میلش نسبت به خیلی از مسائل عبادی افت كرده است، در او كسالت به وجود آمده است، خب باید پیگیری كند و ببیند چه مطلبی سرزده، نسبت به كارها و نسبت به رفتار و اشتغال و ارتباط خود، تمام اینها اثر مستقیم دارد و نفس ناطقه انسان را به واسطه آن صور قبیح خود، مشوه می‌كند و آن صورت را برمی‌گرداند.

 همین نكته در مورد استفاده از نعمتهای الهی است، نعمتهای الهی از نقطه نظر حرمت، كراهت اباحه و حلیت هم به همین كیفیت هستند. شما فرض كنید كه وقتی منزل رفیقتان می‌روید اگر او را مجبور و مُكرَه كنید بر این كه فلان غذا را برای شما درست كند، خب شاید نتواند درست كند، برای او مشكل باشد، سخت باشد كه این غذا را برای شما تهیه كند، قطعا این مسئله تأثیر خواهد داشت، این قضیه در نفس تأثیر سوء خواهد داشت. یا این كه فرض كنید كه غذایی باشد كه معلوم نیست از كجا این غذا تأمین شده است، باز در این جا تأثیر سوء خواهد داشت. البته صحبت ما در مورد محرمات نیست كه در آن جا اصلا جای اینگونه صحبت‌ها نیست. ولی نسبت به موارد مكروهه انسان باید دقت بكند.

 البته یك مسئله هست و آن این كه نباید انسان از این نقطه نظر به ورطه وسواس بیافتد. هر جا بخواهد برود سوال كند كه آقا این پول را از كجا آوردی؟ شغل شما چیست؟ بلكه باید انسان فعل مسلِم و فعل مؤمن را حمل به صحت كند. و چه بسا در بعضی از اوقات تفحص و تحقیق موجب هتك احترام مؤمن می‌باشد. مثلا طوری بشود كه طرف بگوید كه ای آقا مگر ما چكار می‌كنیم كه شما از این غذا نمی‌خورید؟ چرا این چنین می‌كنید ...؟ در بعضی از اوقات انسان باید به نحوی عمل كند كه احترام محفوظ باشد، ریزه‌كاریهایی در این جا هست.

 الان دو قضیه یادم آمد، قضیه اول، یك وقتی شنیدم یكی از این آقایان معروف در تهران كه به قدس و طهارت و اینها معروف بود تقریبا حدود پنجاه، شصت سال پیش در بازار جلسه داشت و ظاهرا مسجد هم داشت، در یك مجلسی شركت كرده بود خود همان صاحب‌خانه یك شب این مسئله را برای ما تعریف كرد، در همان منزلی كه در زمان سابق بودیم یكی از افراد معروف یك شب در ماه رمضان افطار دعوت كرد و او

 گفت كه در اینجا همان مرحوم را دعوت كردیم و دو نوع غذا هم تهیه شده بود، یكی غذای كباب كه آورده بودیم و دیگری هم مرغ بود و خلاصه او آمد و ما دیدیم كه دارد مثل این كه زیر عبایش استخاره می‌كند كه از كدام یك از این غذاها بخورد و بعد یكی را با دست كنار زد و یكی دیگر را جلو آورد، می‌گفت من متوجه بودم كه در كار این چه حكمتی باید باشد و چه مسئله‌ای باید باشد، خلاصه به او تعارف كردم كه آقا چرا از این غذا میل نمی‌كنید گفت نه من میل ندارم و از آن می‌خورم ولی خب كارش به نحوی بود كه مشخص بود و ما فهمیدیم و افرادی كه در آنجا بودند متوجه شدند كه این نسبت به كباب نظر مساعدی ندارد، لذا آنها هم نخوردند و ما یك‌خرده مكدر شدیم كه آخر چرا باید این طور باشد؟ مسئله گذشت، بعد من رفتم سراغ آشپزی كه اینها را درست می‌كرد از او سوال كردم كه فلانی در طبخ این غذا چكار كردی؟ چیزی بوده؟ گفت كه چطور؟ گفتم یك همچنین قضیه‌ای بوده، گفت من یادم رفت كه این گوشتها را كه گرفته بودم اول آب بكشم و همان طوری كه از قصابی گرفته بودیم، اینها را درست كردم ...، حالا فراموش كرده بوده یا عمداً یا سهواً خلاصه فراموش كرده بود كه آب بكشد و این قضیه شاید به خاطر این بوده است كه آن شخصی كه به قدس و تقوا و اینها معروف بود استخاره او برای استفاده از این غذا بد آمده بود.

 خب شما اگر آن جا بودید چكار می‌كردید؟ من حالا از شما سوال می‌كنم شما چه می‌كردید؟ در یك همچینن وضعیتی اگر انسان بداند كه خلاصه احتمال این می‌رود كه یكی از این غذا شبهه‌ای داشته باشد، به ذهنش خطور كند، آیا باید تسبیح دست بگیرد و استخاره كند و بعد هم به این وضعیت .... این نحوه انجام دادن در مكتب اهل بیت نیست، اولا از كجا شما مكلف هستید بر این كه نسبت به غذا استخاره كنید؟ استخاره اصلا مال این جا نیست، استخاره برای امور مشكل و مشكوكی است كه انسان در انجام آن دچار حیرت است و به واسطه استشاره با خُبَرا نتواند به یك نقطه مطمئنی برسد، استخاره مال آن جاست، بر فرض همین استخاره متعارف كه استخاره با قرآن یا تسبیح یا امثال ذلك است اما این كه شما در هر قضیه‌ای بخواهید ... مثلا این جایی كه الان ما هستیم خب دو تا درب دارد، یكی همین دربی كه آمدیم یكی هم درب حیاط، حالا بنده كه وقتی می‌خواهم بروم استخاره كنم كه از این درب بروم یا از آن درب!! استخاره جا ندارد، همان در را باز كن برو دیگر، این كه دیگر استخاره ندارد، حالا بر فرض ما استخاره كردیم و مثلا این درب بد آمد و این درب خوب آمد و اتفاقا متوجه بشویم كه یك مصلحتی در این جا بود، باز هم دلیل نمی‌شود كه فعل خودمان را صحیح بپنداریم، فعل غلط است، وقتی كه می‌گویند در این موارد استخاره نكنید معنایش این است كه اگر استخاره كنید بر فرض هم كه در آن یك منفعتی باشد، این استخاره شما را در این رتبه متوقف می‌كند و شما دیگر نمی‌توانید بالاتر بروید، لذا تا آخر عمر در این ده یا پانزده سانت باقی می‌مانید، یعنی از بیست سالگی پانزده سانت آمدید بالا و رشد كردید، این می‌شود سی سال چهل سال، شصت سال، هفتاد سال و تمام می‌شود ولی آن بیست سانت تبدیل به سی سانت نمی‌شود سی سانت تبدیل به یك متر و ... همین طور رشد پیدا نمی‌كند. لذا گفته‌اند كه نفس را به این گونه امور نباید معتاد كرد، باید انسان بگذرد، استخاره برای جایی است كه انسان شبهه داشته باشد، قضیه مشكوك باشد، و نتواند شك را برطرف كند، آن جا استخاره می‌كند.

 (در این قضیه مذكور) فوقش اگر شما نسبت به قضیه شك دارید دلیل ندارد استخاره بزنید، یك جوری،

 به یك نحوی سرتان را بیاندازید پایین به نحوی غذا بخورید، مثلاا فرض كنید كه از كباب هم بگذارید چه اشكال دارد از كباب بگذارید در ظرف خودتان منتهی حالا غذای دیگری را در كنارش بخورید نه كسی متوجه می‌شود و نه كسی می‌فهمد، احترام صاحبخانه هم حفظ شده، اینها خیلی نكات دقیقی است كه دارم خدمت شما عرض می‌كنم، اینها مسئله است ....، نه احترام صاحبخانه خدای نكرده موجب هتك قرار می‌گیرد و نه افراد متوجه می‌شوند و نه این موضوع به عنوان قضیه غیرعادی جلوه می‌كند. چون این برای نفس خود شما هم ضرر دارد، مردم می‌گویند فلانی در این جا این جور عمل كرده، به به، حاج آقای فلان این قدر شخص مقدسی بود و بعد هم در كتابها بنویسند و به عنوان كرامت یاد كنند!! اتفاقا هیچ هم كرامت نیست بلكه ضد كرامت است. خیلی این قضیه ضد كرامت است، آن چه كه ما در شرع دستور داریم عمل به ظاهر است، بر طبق ظاهر بودن و عدم پرداختن به این گونه مسائل كه نفس را دچار وسواس می‌كند، وسواسی كه ضررش از خوردن حرام حتی بدتر است، خب انسان فعل حرام را می‌گوید خدایا غلط كردم، توبه كردم و بعد می‌گذرد و آن اثرش از بین می‌رود ولی وسواس را دیگر می‌خواهد چكار كند؟ می‌خواهد چكار كند؟!

 یك شب به اتفاق چند نفر از دوستان رفته بودیم جایی، یكی از اینها وسواس داشت، آن بنده خدا صاحبخانه آمده بود كباب درست كرده بود، این شروع كرد كباب را خوردن، یك‌دفعه دیدیم این سرش را شروع كرد به تكان دادن كه این گوشت نشسته است، مزه گوشت نشسته می‌دهد! گفتم تو از كجا مزه گوشت شسته و نشسته را می‌فهمی؟ بخور بابا، همان زمان مرحوم آقا بود و این آدمی بود كه موقع نماز ظهر می‌رفت سرحوض برای گرفتن وضو و هفت ساعت سرحوض بود تا یك وضو بگیرد!! خب این چه نمازی است؟ وسواس آدم را می‌رساند به این جا، وسواس اصلا نفس را برمی‌گرداند، پیغمبر هم هفت ساعت سرظهر برای وضو می‌ایستاد سر حوض؟ برای وضو گرفتن امام صادق هم هفت ساعت می‌ایستاد؟ خب ای بر پدر یك همچنین مرام و مسلكی كه انسان را از همه چیز ساقط كند، از زندگی ساقط كند، از توجه ساقط كند، تمام توجه نفس فقط منعطف می‌شود به این كه زیر ناخن آب برود! آخر كی امام صادق ناخنش را برداشت این جوری كند كه ببیند زیرش آب رفته یا نه؟ مگر غیر از این است كه ما باید آنها را اسوه قرار بدهیم، الگو قرار بدهیم در اعمالمان و در رفتارمان؟ آنهایی كه ما را به این سمت و سو دعوت كرده‌اند آنها می‌دانستند كه اگر بخواهند این گونه مسائل را در اختیار ما قرار بگذارند از مقصد مانده و به راه پرداخته‌ایم و در راه می‌مانیم و مقصد همین طور در افق بعیده، از دسترس به دور است.

 وضو چه جوری باشد؟ آقا وضو را همان طور كه گرفتند شما هم بگیر، تمام شد. اسباق الوضوء فرمودند. انسان باید یك بار دیگر وضو بگیرد وقتی كه فهمید تمام است همان طوری كه گرفتند. دیگر بیاید لای انگشتش را این جوری باز كند ... خب اینها را نداریم، همان طوری كه بزرگان انجام دادند و گفتند، همان طور انجام بده، آنها همین وضو را گرفتند و رسیدند به این جا، خب ما هم همین وضو را گرفتیم، آنها همین قدر وقت صرف كردند برای وضو، آنها همین مقدار آب مصرف كردند، برای یك وضو بشكه هزار لیتری كه‌

 آب مصرف نكردند، دو مشت آب به اندازه یك لیوان، بنده با مرحوم آقا بودم، با یك لیوان و خرده‌ای وضویشان تمام شد، دو لیوان شد یا نشد نفهمیدم، به اندازه همین لیوانی كه الان در دست من است.

 بنده با ایشان در عرفات بودم، در همان سفر اولی كه بنده به حج مشرف شدم، حدود هفده سالم بود و اولین سفر ما بود، ظهر بود كه ایشان فرمودند بلند شو آسیدمحسن آفتابه را بردار، آن زمان كه دوش و حمام نبود، عرفات بیابان بود، غسل روز عرفه هم مستحب است، همچنین غسل شب مشعر، روز عید قربان، اینها غسل دارد، ایشان گفتند آفتابه را آب كن بیاور، یك آفتابه قرمز پلاستیكی بود من آن را آب كردم و آمدیم از خیمه دور شدیم، صد متری دور شدیم، آن جا ایشان فرمودند شما آب بریز و من دست می‌كشم، من آب می‌ریختم و ایشان دست می‌كشیدند و غسل می‌كردند، و غسل ایشان با دو سوم آب آن آفتابه تمام شد، یك سوم آن باقی ماند و بنده نیز با آن یك سوم دیگر غسل كردم، یعنی با یك آفتابه هم ایشان و هم بنده غسل كردیم، بسیار خب این غسلی كه ما كردیم قطعا ثوابش و مرضی بودن و مقرب بودن آن نسبت به خدا، از مصرف كردن دو تن آبی كه آن آقا برای غسلش مصرف می‌كرد قطعا بالاتر است و قطعا مورد رضای بیشتر خدا است، چرا؟ چون حرام است آب را انسان اتلاف كند، حرام است، كجا ائمه این كارها را می‌كردند؟ كجا بزرگان این كارها را می‌كردند؟ اینها مسائل مهمی است، مسئله مهم این است كه انسان این امور را به عنوان قنطره و پل برای رسیدن به مقصود در نظر بگیرد، نه این كه در همین جا توقف كند و این امور را منزلگاه قرار بدهد، خطر این جا است كه این مسائل تبدیل به موقف بشوند، تبدیل به منزلگاه بشوند، و تبدیل به جایگاه بشوند نتیجه این كه می‌ماند.

 پس نماز اول وقت كجا رفت آقاجان؟ تو كه هفت ساعت دم حوض نشستی و بعد هم از ترس قضا شدن نماز بالاخره ول كردی و رفتی و اگر خورشید ده ساعت دیگر می‌ماند ده ساعت دیگر بالای حوض بودی! پس نماز اول وقت كجا رفت؟ بعد هم مگر یك همچنین نمازی می‌تواند مُقرِّب باشد؟ تمام حواست در نماز این است كه بالاخره آن وضویی كه من می‌خواستم شد یا نشد؟ خب این دیگر نماز نیست، این دیگر تقرب ندارد، این فقط پرداختن به ظاهر است، این مسئله را شما در نظر بگیرید نسبت به ادای كلمات و عبارات اذكار در نماز، خود این كلمات همه قنطره است همه پل است، نباید ایستاد، آن كسی كه فقط دنبال این است كه این فقره در سوره حمد من باب مثال درست ادا شده است یا نه، این نماز نخوانده است، این دارد قرائتش را درست می‌كند، اگر می‌خواهد درست كند پیش از نماز بیاید این كار را انجام بدهد نه در خود نماز بیاید قرائت را درست كند، باید قبل از نماز راجع به حروف، راجع به صوتها، تمرین و تصحیح انجام داد بعد هم در حد توان نه بیشتر، خدا كه بیشتر نخواسته است، خدا كه بیشتر نخواسته است.

 نمی‌دانم خدمت شما عرض كردم یا نه، من چندی پیش یك جا بودم صحبت این نماز طواف شد، نماز طواف و مخصوصا طواف نساء كه در آن خیلی مسئله است، گفت آقا یك سوال از شما بپرسم؟ شما چطور نماز طواف را خوانید؟ مثلا به شما تنه نزدند ...؟ گفتم نه آقا ما می‌رویم پشت مقام ابراهیم هر جا پیدا كردیم می‌ایستیم و می‌گوییم اللَه اكبر، حالا هر چه بادا باد، این طرف زن باشد، آن مرد

 باشد، گفت اگر زن هم باشد اشكال ندارد؟ گفتم در مسجدالحرام اشكال ندارد، در مسجدالحرام و البته در هر نقطه مكه انسان می‌تواند نماز بخواند در حالتی كه جلوی او حتی زن است، در سایر جاها نمی‌شود، باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر باشد، فقط در مكه این استثنا شده، آن هم به خاطر یك مسئله توحیدی و یك مسئله فلسفی است كه انشاءاللَه در جای خودش اگر خداوند توفیق بدهد عرض خواهیم كرد. در هر نقطه مكه چه مسجدالحرام چه غیرمسجدالحرام اگر در كنار انسان زن دارد نماز می‌خواند اشكالی ندارد، جلوتر از انسان هم حتی اگر زن دارد نماز می‌خواند اشكال ندارد، بعد گفتند كه شما مثلا هیچ تشویشی ندارید؟ گفتم نه، گفت چه سوره‌هایی می‌خوانید؟ گفتم در نماز طواف مثلا سوره هل اتی می‌خوانم، گاهی سوره فجر می‌خوانم، گفت همین سور؟ گفتم بله، چه اشكال دارد كه انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟ گفتم من در یكی از این نمازها سوره اسراء خواندم‌ سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى‌ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ[[2]](#footnote-2) گفتم تا الان هیچ نمازی به اندازه نماز طواف به من لذت نداده است، حالا این نماز نماز است یا این كه در حال اضطراب و تشویش و ....

 من یكی از افراد و آقایان را دیدم، اسم نمی‌برم، كه در دو متری من ایستاده بود و داشت می‌لرزید و می‌خواست نماز بخواند، البته خودش رعشه نداشت آن جا رعشه گرفته بود، انگار زمین لرزه و زلزله آمده بود، می‌خواستم بگویم آقا چه شده؟ مگر در این جا می‌ترسی كه زنت به تو حرام شود؟! خب بشود، اشكال ندارد، حالا یك‌خرده هم زنت به تو حرام شود، طوری نیست. در حالتی كه شما كدام نقطه از زمین را پیدا می‌كنید كه از مسجدالحرام ارتباط انسان و اتصال انسان قویتر باشد؟ كجا پیدا می‌كنید؟ كجا این نقطه ربطیه و این تعلق نفس به مبدأ می‌تواند قویتر از پشت مقام ابراهیم و روبروی كعبه باشد؟

 ما داریم به انحراف می‌رویم، به خلاف آن چه كه موالیان ما دستور دادند داریم حركت می‌كنیم، به خلاف داریم می‌رویم. وقتی كه می‌روید نماز طواف می‌خوانید اشكال ندارد سوره بلند بخوانید، سوره اسراء بخوانید، سوره حدید بخوانید، سوره حشر بخوانید، البته در صورتی كه مزاحم كسی نشویم، چون بهتر است رعایت افراد هم بشود، اگر ازدحام بود به خاطر رعایت افراد سوره‌های كوچكتر بخوانید، آن وقت ببینید چه مزه‌ای دارد، چه كیفی دارد، چه لذتی دارد كه شما آمدید این جا و خلاصه در یك همچنین مقامی دارید خلاصه هی این حلقه ارتباط را دارید تنگتر می‌كنید و خود را در این فضای بارقه‌های جمالیه و نورانی ربوبی مسغرق می‌كنید، چرا زودتر می‌خواهید از این حلقه بیرون بیایید؟ برای چه؟ وقتی شما با یك محبوبی خلوت‌

 كردید هیچ تا به حال به فكر افتادید كه این ده دقیقه، بیست دقیقه زودتر تمام شود؟ یا این كه نه می‌گویید ای كاش قدری كش پیدا كند، یك ساعت، دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت، ده ساعت ... اما وقتی انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد می‌گوید كی این مسئله زودتر اختتام پیدا كند و خلاصه برای ما گشایشی پیدا شود.

 باید این دیدگاه را در این جا مورد توجه قرار داد، خب حالا فرض كنید كه ما مكلف به این هستیم وقتی كه یك مؤمن به واسطه این عمل احترام او ممكن است خدشه‌دار شود و یا برای او شكستگی دل پیدا شود، قلبش بخواهد بشكند، در آن جا به چه كیفیت باید عمل كرد؟

 مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه می‌فرمودند كه یكی از علمای بزرگ كرمانشاه در زمان فرهاد میرزا بوده است، (فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی‌شاه قاجار بود، فتحعلی‌شاه فرزند زیاد داشت بحمداللَه فرد موفقی بود! و اوقاتش به بیكاری نمی‌گذشت! و گوینده لااله‌الااللَه را زیاد می‌كرده! بچه پادشاه هم معلوم است كه چه درمی‌آید، ولی فرهاد میرزا خوب بوده، اهل علم بوده، درس طلبگی خوانده بود، هیئت و ریاضی خوانده بود و ریاضیدان بوده، در تاریخ هم یدی داشته، خلاصه فرد باسوادی بوده است. او مدتی هم نزد یكی از بزرگان در كرمانشاه تحت تربیت بوده و حالاتی هم داشته، او كتابهایی هم دارد از جمله كتابهای او كتاب زنبیل است كه مطالب مختلف و مفیدی در آن هست) بله ایشان نقل می‌كند وقتی كه من در كرمانشاه بودم یك مجلس افطاری ترتیب دادم و این شخص بزرگ (اسمش را فراموش كرده‌ام، مرحوم كرمانشاهی یا ...؟) از افراد اهل دل و اهل باطن بوده است و خیلی مورد نظر و توجه بوده، و خیلی از او امور خارق عادت نقل می‌كنند، وقتی كه غذا را می‌آورند، فرهاد میرزا هم در منزل یكی از تجار كرمانشاه دعوت داشته است، منزل منزل فرهاد میرزا نبوده، بلكه او هم دعوت داشته است و ایشان در كنار همین شخص بزرگ كه اهل دل و باطن بوده نشسته بوده فرهاد میرزا وقتی برای خودش برنج می‌كشد یك مرتبه یك چیزی در برنج مشاهده می‌كند، یك چیز سیاهی، به تصور این كه شاید این فضله‌ای باشد، فضله موشی باشد یك مرتبه می‌گوید خلق اللَه! نخورید! نخورید كه این برنج احتیاط دارد و من چیزی پیدا كردم، حالا این جا دنگش گرفته بود كه حكم شرعی بیاید، خب بابا حالا خودت نخور، بگذار كنار، فرض كنید كه با نان بخور ...، الان من حالم اقتضا می‌كند كه با نان بخورم ... هزار جور انسان می‌تواند بهانه بیاورد، هزارجور می‌تواند مسئله را موجه جلوه بدهد، دلیلی ندارد به نحوی انجام بدهد كه خدای نكرده خطیرتری در این جا پیش بیاید.

 این‌ها نكاتی است كه بزرگان برای ما بیان كردند و به عنوان دستور در امور مختلف از جمله در تغذیه و مسائل دیگر برای ما بیان كردند و انسان باید مراعات این قضایا را بكند و بداند كه رضای الهی در چیست، اینهایی كه به این مسائل پرداختند اینها در راه ماندند و مقصد را گم كردند، مقصد را گم كردند و در راه ماندند، انسان باید راه را پیدا كند.

 خیلی عجیب است یك وقتی من صحبت مرحوم آقا را می‌شنیدم با یكی از دوستان در جایی می‌رفتیم، از طریق همین نوارهایی كه از مرحوم آقا هست، گفت می‌خواهید گوش بدهید چون نیم تا سه ربع ساعت مسافت بود، گفتم بگذارید گوش می‌دهیم، ایشان داشتند این صحبت را می‌كردند كه پیغمبر سرشان روی پای امیرالمؤمنین بود، و خوابشان برده بود و نماز عصرشان را نخوانده بودند. ببینید اینها همه در یك راستا است‌

 و در یك راستا شكل می‌گیرد دیدند كه نماز دارد قضا می‌شود و پیغمبر هم بلند نمی‌شوند. خب چه باید كرد؟ اگر ما باشیم چه می‌كنیم؟ خب نماز عصر است و واجب است! بایستی كه پیغمبر را بیدار كرد! خب یك ساعت خوابیده، نیم ساعت خوابیده، حالا فوقش بیدار بشود چه اشكال دارد؟ دوباره بخوابد! ولی خب نماز ما قضا ن‌شود! چون نماز ما اگر قضا شود عرش و ملكوت خدا به هم می‌ریزد! اصلا تمام عالم همه امورش مختل می‌شود! جبرائیل دیگر نمی‌فهمد چه كند! همه معطل هستند كه نماز مثل من بالا برود و آنها تحویل بگیرند و به عرش خدا ببرند و هدیه كنند ...! بله خدایا ببین بنده تو، سر پیغمبر را گذاشت كنار به خاطر این كه نمازش قضا نشود، ببین چنین مقامی دارد! تمام ملائكه صف به صف ایستاده‌اند و دارند نگاه می‌كنند كه ما نمازمان را خیرسرمان بخوانیم و اینها بگیرند ببرند بالا به پیشگاه پروردگار! خب ما اگر ما باشیم ما این كار را می‌كنیم، نماز عصر واجب است، ولی بیدار كردن پیغمبر كه حرام نیست! خب بیدارش می‌كنیم، عیب ندارد، چه اشكال دارد بیدارش كنیم؟ ولی امیرالمؤمنین این كار را نكرد، این كار را نكرد، حالا شاید هم امیرالمؤمنین نشسته نمازشان را خوانده ما كه نمی‌دانیم، نماز را به هر كیفیت می‌شود خواند، الان بیدار كردن پیغمبر خب خودش یك محذوری است، ما در روایت داریم كه حضرت نماز را نشسته خواندند، ما اصلا بنا را می‌گذاریم بر این كه حضرت نماز را نخواندند و نمی‌شود هم غیر از ایستاده خواند، بسیار خب امیرالمؤمنین حساب می‌كنند آیا بیداركردن پیغمبر اهمیت آن بیشتر است و ضرری كه در این جا متوجه است كه انسان رسول خدا را بیدار كند و او را از این راحتی درآورد و از این حالت آرامش و آسایشی كه الان برای او حاصل شده است درآورد یا این كه نمازش را بخواند كه تكلیف است؟ این جا است آن شمّ عرفانی و نور الهی و بصیرت باطنی به كمك فقه تخصصی و اجتهادی و استنباط می‌آید و برای انسان و برای یك مجتهد آن حكم واقعی الهی و حكم اللَه را روشن و تبیین می‌كند.

 اما آنهایی كه این بصیرت و نور را ندارند می‌گویند پیغمبر را بیدار كن، بیداركردن پیغمبر فوقش مكروه است، حرام كه نیست، پیغمبر را بیدار كن. از آن طرف خواندن نماز عصر می‌شود واجب و در تقابل بین مكروه و واجب قطعا الزام واجب اشدّ و اقوی از نهی در مكروه است. ولی مرحوم آقا چه فرمودند؟ مرحوم آقا فرمودند امیرالمؤمنین در این جا می‌بیند اصل نماز الان در كنار او خوابیده، حقیقت نماز در كنار او خوابیده، نماز را انسان برای كی می‌خواند؟ برای این كه تقرب پیدا كند، به كی؟ به رسول اللَه، آن وقت ما بیاییم و رسول خدا را از این حالت استراحت و حال آسایش درآوریم، چه بسا حالا سردرد بگیرد موجب ناراحتی او بشود و یا ... بالاخره ما كه خبر نداریم، اصلا می‌گوییم كه هیچ كدام اینها نیست، همین قدر كه این حالتی كه الان رسول خدا در آن آسایش گرفته است را بگیریم برای این كه نماز بخوانیم ...

 در این جا خیلی مسائل برای انسان روشن می‌شود، فقط اختصاص به رسول خدا پیدا نمی‌كند، خیلی افق‌های وسیعی از بصیرت و تفقه واقعی و تفقه حقیقی برای انسان باز می‌شود، فرمودند هزار سال نماز من قضا شود بشود یك ثانیه رسول خدا از این حال درنیاید، این را من دارم می‌گویم، هزار سال نماز قضا بشود

 ولی رسول خدا یك ثانیه درنیاید و همین كار را هم كرد، یك مرتبه پیغمبر از خواب بیدار شدند، ببینید، اینجا همه نقطه‌ها با هم پیوند می‌خورد، یا علی نماز خوانده‌ای؟ نه نخوانده‌ام، خب چرا من را بیدار نكردی؟ صد سال هم بگذرد من شما را بیدار نمی‌كنم، هزار سال می‌خواهد نماز من قضا شود، اینها را من دارم می‌گویم، حالا حضرت چه جواب دادند نمی‌دانم، نه من شما را بیدار نمی‌كردم، گفتند عیب ندارد بلند شو نمازت را ادا بكن، كه اگر حضرت بلند می‌شدند و می‌خواستند نماز را بخوانند نماز قضا می‌شد، خب حضرت می‌بایستی بروند وضو بگیرند ...، حضرت فرمودند حالا برای این كاری كه كردی بیا و خورشید را برگردان و نماز را به طور ادا بخوان تا این كه همه مردم بدانند، بدانند سرّ این عمل تو را، سرّ عملت را بدانند، كه این سرّ عمل باعث می‌شود كه انسان خورشید را برگرداند و ایشان برمی‌گرداند خورشید را، البته این برگرداندن كار امیرالمؤمنین نیست، كار بچه مكتبی‌های علی است، امیرالمؤمنین ننگش است كه بیاید این كار را انجام بدهد و خورشید را برگرداند و سماوات را بیاید نگه دارد و ... مگر آصف برخیا انجام نداد؟ آصف برخیا مگر خورشید را برنگرداند؟ مگر تخت بلقیس را به یك چشم به هم زدن حاضر نكرد آصف برخیا از نظر قدرت روحی و ظهور اسماء الهی در نفس او، آن طوری كه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند یكی داشت و ما اهل بیت هفتاد و دو برابر داریم، یعنی در جریان حضور در مشیت الهی در یك استعداد قرار داشت، در یك هفتاد و دوم قرار داشت و با این یك هفتاد و دوم توانست خورشید را برگرداند تخت بلقیس را در یك چشم به هم زدن بیاورد و در تمام كواكب و افلاك بتواند تصرف كند، ماده مخلوقات را خدا در اختیار حضرت آصف برخیا به واسطه این یك اسم قرار داد، امام صادق می‌فرماید ما هفتاد و دو برابر داریم، چه می‌شود اصلا؟ اصلا یعنی چه؟ بعد حضرت می‌فرمایند شیعیان ما هم مانند ما خواهند بود، پس معلوم می‌شود اینها مال كیست؟ این بچه مكتبی‌ها، اینها از این مسائل دارند، خب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به حاق مسئله رسیده، به حقیقت قضیه رسیده و به باطن دین رسیده و این نماز را منزلگاه قرار نداده است بلكه پل و قنطره برای رسیدن به مقصود قرار داده است.

 این جناب فرهاد میرزا كه در كنار این مرد بزرگ نشسته بود، صدا كرد كه آی مردم در این فضله هست، یك‌دفعه همه متوجه شدند و نگاه كردند، او گفت بیا آقا این هم نشانه آن كه الان این فضله موش در اینجا است، همه برنج نجس است بگذارید كنار، صاحبخانه آمد، ناراحت، متوحش همه گفتند كه عجب و زمزمه شد ...

 خیلی غلط است، خیلی بد است دیگر، اینها افرادی هستند كه مربی نفوس هستند، اینها مربی نفوس هستند و روش سلوك را اینها به انسان یاد می‌دهند ببینید: یك مرتبه ایشان گفت ایشان اشتباه كرده است این مسئله نیست، این فضله موش از ریش او افتاده توی این ظرف برنج نگاه كنید، دست گرفت زیر ریشش گفت نگاه كنید یكی یكی هی فضله موش از این درآمد یك، دو، سه مثل این كه ریش او انبار بوده!، چند تا موش مگر ریش او را تبرك كرده بودند؟! ببینید از ریش ایشان این افتاده و گردن صاحبخانه بیچاره گذاشته است، رو كرد به او گفت حالا حالت جا آمد؟ صدایت درنیاید! این دفعه اگر آمدی سرت را بیانداز پایین، خودت نخور، چكار داری آبروی صاحبخانه را می‌بری، بعد فرهاد میرزا آمد و تسلیم شد و بیعت كرد و گفت نوكرتیم، مخلصتیم، بیا و ما را آدم كن، لذا وقتی از او می‌پرسیدند كه به این مقامات از كجا رسیدی؟ می‌گفت آن شب‌

 من را به این جا رساند، آن شب من را آدم كرد و من پیگیر شدم.

 ببینید این مرد بزرگ تیز بوده است، رِند بوده است، رِند بوده، فهم داشته و الا اگر ما بودیم در چكار می‌كردیم؟ بله، بهتر است كه احتیاط شود و این برنج خورده نشود، بیچاره صاحبخانه بدبخت، با شرمندگی و خجالت و ... تفاوت دو مكتب این است، این مكتب حفظ حرمت مؤمن و حفظ احترام مؤمن، حفظ شخصیت مؤمن را اصل می‌داند، نه اقتصار بر ظاهر و توقف بر ظاهر و سكون بر ظاهر و ظاهر را منزلگاه قرار دادن. لذا در این جا من گفتم كه این مسئله را از باب نمونه خدمت رفقا عرض كنم كه این طور نیست كه انسان وقتی كه هر جا می‌رود اول بنشیند سوال كند كه این مال را از كجا آورده‌ای؟ این غذا را از كجا آورده‌ای؟ این زشت است، این غلط است، انسان باید حمل بر صحت كند، بله اگر واقعا در یك مورد مشكوك بود، خودش یك تمهید بكند، از آن غذا نخورد یا اگر مجبور شد و دیدی كه ممكن است كه حرمت شخص بشكند و احترام او مخدوش شود پولش را برود صدقه بدهد، برود صدقه بدهد، نیت می‌كند این پول را به عنوان صدقه كنار می‌گذارد و بعد می‌خورد و هیچ اشكالی هم در این جا پیش نمی‌آید، چون همان موقع كه نیت می‌كند و این مال را در نفسش خارج می‌كند ملكوت غذای او تغییر پیدا می‌كند و عوض می‌شود تا الان یك صورت دیگری داشت ولی الان یك‌دفعه صورتش برمی‌گردد.

 پس به این راحتی آمدند راه ما را درست كردند، مسیر ما را مشخص كردند، چرا ما هی این را قلمبه سلمبه كنیم؟ چرا هی بر خودمان سخت بگیریم؟ نه، انسان می‌تواند به همین كیفیت عمل كند. لذا در مسئله تغذیه باید این جهت رعایت شود كه در موارد مشكوك انسان از غذا مصرف نكند، حالا مورد حرمت كه هیچی بماند، مصرف نكند و بداند كه تأثیر سوء دارد، در بعضی از مواضع كه چاره‌ای نیست، انسان می‌تواند این عملی كه بنده گفتم را انجام بدهد دیگر در آن جا برای او مشكلی پیدا نخواهد شد. این مربوط به جنبه ملكوتی وجنبه مثالی غذا و مأكولات است و همان طوری كه خدمت رفقا عرض شد این قضیه هم در مورد اشتغال و هم در مورد كارهایی كه انسان انجام می‌دهد، ارتباطاتی كه با افراد دارد، صحبتی كه با افراد می‌كند، تمام اینها دارای یك صورت مثالی و یك صورت ملكوتی هستند كه نفس انسان با آن صور ملكوتی وحدت و اتحاد پیدا می‌كند و به واسطه آن صورت ملكوتی و مثالی است كه توفیق برای عبادت و توجه و تقرب پیدا می‌كند یا نمی‌كند. این به او برمی‌گردد و تا نفس انسان آمادگی برای توجه به پروردگار پیدا نكند انسان نمی‌تواند خود را برای این مسئله آماده كند، روحش كسل است، اگر هم برای نماز بلند شود با روح كسل نماز را می‌خواند، مكرَه می‌خواند، خودش اشتیاق ندارد، انبساط ندارد، زیرا توجه به پروردگار باید با نفس نورانی و صورت نورانی مثالی باشد در حالتی كه این شخص آن صورت ملكوتی و صورت مثالی خود را با كارها و مأكولاتی كه دارای صورت مثالی نامناسب هستند مشوه و مكدر كرده است لذا انسان كسالت در خودش می‌بیند، كدورت می‌بیند، سستی می‌بیند، رخوت می‌بیند ...، شد؟ نشد؟ حالا بگیریم بخوابیم! حالا این كار را هم نكردیم، نكردیم! این را در خودش مشاهده می‌كند عرض كردم اینها مسائلی است كه دقیقا با عبادت انسان‌

 بستگی دارد و امام صادق علیه‌السّلام كه در اینجا نسبت به تغذیه تأكید می‌كنند به خاطر همین قضیه است.

 انشاءاللَه در جلسه دیگر عرض خواهیم كرد كه امام علیه‌السّلام نسبت به حرمت اصلا صحبت نمی‌كند بلكه نسبت به كم‌خوری، نسبت به پرخوری، آن چیزی كه مفید است و آن چیزی كه مضر است .... به اینها می‌پردازند همه اینها برگشتش به این مسئله است. یعنی یك حلقات زنجیری است به هم پیوسته و همه این حلقات باعث می‌شود آن حالت روحی انسان كه تعلق اكید با بدن انسان و با ظاهر انسان دارد، دست‌خوش تغییر قرار بگیرد، همه حرفها مربوط به آن است و الا انسان زیاد بخورد و شكم خودش را هم پر كند این چه ارتباطی به نماز دارد؟ چه ارتباطی به اتصال انسان دارد؟ ارتباط دارد، حالا ارتباطش را باید عرض كرد كه به چه نحوه است، كم خوردن و زیاد خوردن چرا باید ارتباط داشته باشد به سلوك سالك؟ غذای مشتبه خوردن چرا باید ارتباط داشته باشد؟ حالا مشتبه را عرض كردیم نسبت به خود غذا و تغذیه و تأثیر آن در بدن، غذاهایی كه موجب غلظت خون است، غذاهایی كه موجب رقت خون است، غذاهایی كه جنبه صفراوی یا سودایی انسان را زیاد می‌كند، همه اینها در كیفیت تأثیر ذكری كه سالك می‌كند دخالت دارد، همه اینها دخالت دارد، حالا بعضی از اینها را انشاءاللَه عرض می‌كنیم كه مثلا فلان ذكری كه داده می‌شود و تأكید می‌شود كه همراه این نوع رژیم غذایی اعمال شود این برای چیست؟ اگر غیر از این باشد چه مسائلی ممكن است به وجود بیاورد، اینها همه اسراری است كه بعضی از اینها را می‌توان گفت و بعضی را باید انسان خودش به آن جنبه‌ها برسد. از باب نمونه مسائلی را بعدا عرض خواهیم كرد.

 علی كل حال این یك مسئله‌ای است كه باید روی آن انسان فكر كند كه علت تحذیر بزرگان نسبت به هر نوع غذا خوردن و به هر كمیتی خوردن علتش به خاطر تغییری است كه در صورت مثالیه نفس به واسطه نوع غذا و كمیت غذا حاصل می‌شود و آن صورت مثالیه در حركت و توقف انسان نقش اساسی دارد. انشاءاللَه بقیه مطالب برای مجلس بعد، نكاتی كه بزرگان در این مسئله هم به خودشان و هم به شاگردانشان توصیه داشتند و فهمیدن اختلاف بین مطالب مختلفی كه از آنها نقل شده است كه در چه موقع و در چه زمینه‌ای انسان چه عملی را انجام بدهد كه موافق و منطبق با مصلحت او خواهد بود انشاءاللَه.

1. سوره الاعراف (٧) آيه ٣٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الاسرا (١٧) آيه ١ [↑](#footnote-ref-2)